تازیانه اهل سلوک

اشرف زاده، رضا

گفتگو با دکتر رضا اشرف‏زاده‏دورهء گرانباری که تاریخ ایران و اسلام به عنوان‏ قرن ششم در حافظه دارد،از فصول برجستهء شعر و ادب فارسی است که می‏توان بسیاری از امهات‏ متون را محصول یا تأثیر یافتهء همین برهه از پیشینهء ادب دانست.

شیخ فرید الدین عطار نیشابوری از جمله‏ عرصه‏داران بیکرانهء ملک ادب خود از ظابطان‏ دقایق و راویان حقایق عرفانی اسلامی-ایرانی و از حلقه‏های استوار آن مشارب فکری در این دوره‏ است؛و بدین رو بهانهء برگزاری کنگره جهانی‏ بزرگداشت عطار نیشابوری در مهرماه سال جاری‏ فرصتی بهنگام بود تا در بررسی برخی زوایای‏ اندیشه و تفکرات بلیغ این پیر نحله‏های طریقت و نیز بازشناخت گوشه‏هایی از سحر کردار و رمز گفتار وی،با برخی اساتید و صاحبنظران در این‏ زمینه به گفتگو بنشینیم،که متن آن از نظرتان‏ می‏گذرد.

کیهان فرهنگی:در مطالعات و پژوهشهایی که دربارهء آثار عطار داشته‏اید،چه نکته‏ای بیش از همه نظر شما را به خود جلب کرده و یا به چه‏ نکته‏ای در آن آثار بیشتر تأکید شده‏ است؟

دکتر اشرف‏زاده:عطار عارفی است برجسته و وارث‏ نزدیک به پنج قرن عرفان اسلامی،چنان که آمیزه‏ای از فرهنگ اسلامی را با خود دارد.همان گونه که‏ می‏دانید از نیمه دوم قرن دوم هجری عرفان اسلامی‏ حرکتش را آغاز می‏کند و از قرن سوم دو خط و شیوه در عرفان پدید می‏آید:نخست خطی که جنید بغدادی‏ دنبال می‏کند و در اصطلاح بدان فرقهء«سهویه»گویند (کسانی که تکیه بر هوشیاری عقل دارند)،و دیگر پیروان بایزید بسطامی که به«طیفوریه»مشهورند و پیروان«سکر»هستند.پیروان سکر شور و غوغایی در عالم اسلام پدید آوردند و شخصیت‏هایی چون:منصورحلاج،شیخ شهاب الدین سهروردی،شیخ احمد غزالی،عین القضاة همدانی در این جرگه بودند که‏ اغلب سر به دار شدند و جان در این راه نهادند که‏ حافظ در حق ایشان آورده:

«گفت آن یار کز او گشت سردار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا می‏کرد»

«صحویه»یا«جنیدیه»هم خطی بود به دنبال زهد اسلامی،و این دو خط در کنار هم ادامه یافتند تا آنکه‏ چکیده و ما حصل این دو تفکر در آثار عطار متجلی شد.

بنا بر این عطار نیشابوری وارث مجموعه عرفان و تصوف اسلامی است.در نتیجه بیشترین تکیهء عطار بر انسان و ارزشهای والای انسانی است،به این معنا که‏ در نظر عطار وجود انسان و روحانیت موجود در شخصیت وی پرتوی از جمال الهی است.باوری که نقل‏ می‏کنند و در آثار عطار نمودهای آن فراوان است و عرفای دیگر چون مولوی پس از وی آن را ادامه‏ می‏دهند،مبتنی بر دو بعدی دانستن وجود آدمی‏ است؛چنان که مولوی گوید:

«نیمی است ز آب و گل،نیمی است ز جان و دل‏ نیمی است ز ترکستان،نیمی است ز فرغانه»

نمود این باور را در آیات و احادیث قدسی نیز می‏توان‏ دنبال کرد،آن گونه که یک بعد آن جسمانی است: «خمرت طینت آدم بیدی اربعین صباحا»

یا:

«دوست چهل روز صبح در گل ما داشت دست‏ تا چو گل از دست دوست دست به دست آمدیم»

و بعد دیگرش از عالم ملکوت است:

«و اذا سویته و نفخت فیه من روحی»

به هر رو عطار نیشابوری انسان را سایهء خدا می‏داند،هنگامی که در تمثیلات خود ذکر می‏کند-حتی در«منطق الطیر»-به صراحت‏ می‏گوید:

«چون چنین با یکدگر همسایه‏ایم‏ تو چو خورشیدی و ما هم سایه‏ایم

چبود ای معطی بی‏سرمایگان‏ گر نگهداری حق همسایگان»

یا هنگامی که دربارهء آفرینش مخلوقات صحبت‏ می‏کند،نظر او چنین است:

«تو بدان کانگه که خورشید از نقاب‏ آشکارا کرد رخ چون آفتاب

صد هزاران سایه بر خاک او فکند پس نظر بر سایهء پاک او فکند»

و این سایهء پاک همان انسان است که با خورشید ارتباط دارد و بدان پیوسته است و سرانجام در خورشید محو می‏شود.و آنگاه که سایه در خورشید گم شود، انسان کمال پیدا می‏کند و این نقطهء عطف افکار عطار نیشابوری است.اساس«منطق الطیر»بر همین اندیشه‏ استوار است؛زمانی که مرغان به درگاه سیمرغ‏ می‏رسند،همین تعبیر را دارد و می‏گوید:سایه در خورشید گم شد،یعنی نهایت اینجاست.

کیهان فرهنگی:عطار تا چه اندازه به‏ عرفان در قالب تقسیم‏بندیهای عارفانه‏ و عاشقانه معتقد بود،و این گرایش تا چه حد بر آثار وی تأثیر داشته است؟

دکتر اشرف‏زاده:البته در تقسیم‏بندی‏ای که پیشتر ارائه دادم،همین دو گونه مورد نظر بود آن گونه که‏ فرقهء«جنیدیه»یا صحویه پیروان عرفان زاهدانه‏اند،و «طیفوریه»-که اهل سکر هستند و عطار نیشابوری از ایشان است-در خط عرفان عاشقانه‏اند.اگر بخواهیم‏ زنجیرهء آن را پی بگیریم بدین صورت است که این‏ سلسله با بایزید بسطامی و شطحیات مشهورش مانند «لیس فی جبتی سوی الله»یا«سبحانی ما اعظم شأنی»آغاز می‏شود،سپس همین زنجیره به گردن‏ حلاج می‏افتد و او را به دار می‏کشد،همین زنجیره به‏ دست شیخ احمد غزالی می‏افتد و وی سلسله جنبان‏ طریق می‏شود،اما شاگرد او بعدها این زنجیره را چنان‏ به دست گرفت که لطمه‏هایی بدان وارد آورد و سرانجام‏ باعث شمع آجین شدنش گردید،همین زنجیره به‏ دست سنایی افتاد و وی آن مفاهیم را با ذوق شعری‏ آمیخت و نیز عطار نیشابوری در اوج این سلسله قرار می‏گیرد و بعد مولوی به نوعی از اندیشه‏های وی متأثر می‏شود؛چنان که خود گوید:

«عطار روح بود و سنایی دو چشم او ما از پی سنایی و عطار آمدیم»

عشق در آثار عطار بیداد می‏کند،آن گونه که اگر عنصر عشق را از آثار وی بگیریم چیزی باقی نمی‏ماند و مولوی نیز همین گونه است.

سنایی با آنکه کلامش گاهی اوقات گیر است،اما طرح‏ عشق در آثارش خام است.سنایی به مطلب عشق ایمان‏ دارد،اما پرورش و بیان آن نزد وی از پختگی چندانی‏ برخوردار نیست.برای نمونه در«حدیقه»آنجا که‏ می‏گوید:

«دلبر جان ربای عشق آمد سر برو سر نمای عشق آمد

عشق با سر بریده گوید راز زانکه داند که سر بود غماز

خیز و بنمای عشق را قامت‏ که مؤذن بگفت قد قامت

آب آتش فروز عشق آمد آتش آب سوز عشق آمد

عشق بی چار میخ تن باشد مرغ دانا قفس شکن باشد».

این کلام اوجی دارد،اما بلندایش اندک است.از سویی وقتی به آثار عطار نگاه می‏کنیم،می‏بینیم مملو از این عنصر است؛زیرا عشق یکی از وادیهایی است که‏ در اندیشه عطار آنکه پیرو عرفان ذوقی است باید از آن‏ بگذرد،و این دومین وادی است.

نکته جالبی که عطار را از حافظ، مولوی و دیگر عارفان متمایز می‏کند،این است:چنان‏ که می‏دانید در آثار مولوی و حافظ عشق خمیرمایهء وجودی آدمی است؛یعنی هنگامی که به قول برخی‏ عارفان گل آدمی را خمیر می‏کردند،به آب عشق این‏ خمیرمایه ساخته شد.به قول غزالی مشهدی:

«خاک دل آن روز که می‏بیختند شبنمی از عشق بر او ریختند

دل که بدان نفخه غم اندود شد بود کبابی که نمک سود شد

بی‏مدد عشق چه آب و چه گل‏ بی‏نمک عشق چه سنگ و چه دل

نیست دل آن دل که در او داغ نیست‏ لالهء بی‏داغ در این باغ نیست»

بنا بر این هیچ دلی نیست که داغ عشق الهی را در خود نداشته باشد.

«بر شهیدان کوی عشقش به سرخ رویی علم‏ بگردد به رنگ لاله کسی که داغ غمش به لخت جگر ببندد»

مولوی نیز همین طور است و حتی عشق را وجه‏ تمایز فرشته و انسان می‏داند:

«فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی‏ بخواه جام و شرابی به خاک آدم ریز»

یعنی مقام آدم را والا مرتبه نگاه دار چون عشق را پذیرفت و این عشق امانت الهی است:

«انا عرضنا الامانات علی السموات و الارض و الجبال فابین ان‏ یحملناها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوما جهولا.»

چنان که حافظ می‏گوید:

«آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعهء کار به نام من دیوانه زدند».

اینکه انسان بر کل مخلوقات و حتی فرشتگان برتری‏ می‏یابد،به دلیل پذیرش این امانت است.بنا بر این از دید حافظ و مولوی عشق امانت الهی است و ودیعه‏ای‏ است که انسان را تمایز می‏دهد.

اما عطار در این مقوله با آنها تفاوت دارد.عطار می‏گوید فرشتگان عشق دارند،اگر نداشتند حول‏ عرش آن طور پرواز نمی‏کردند،زیرا شوق‏ و عشق آنها را وادار به این کار می‏کند.انسان هم عشق‏ دارد،اما وجه تمایز انسان از فرشته درد است.این‏ مطلب را در«منطق الطیر»چنین بیان می‏کند:

«قدسیان را عشق هست و درد نیست‏ درد را جز آدمی در خورد نیست

درد تو باید دلم را درد تو لیک نی در خورد من در خورد تو

ساقیا خون جگر در جام کن‏ گر نداری درد از ما وام کن»

حتی در جای دیگر می‏گوید:

«کفر کافرزا و دین دیندار را ذره‏ای دردت دل عطار را»

و اگر بررسی جامعی در باب این مقوله و مفاهیم‏ عرفانی در میان شاعران عارف داشته باشیم،عطار به‏ این اعتبار که نظریهء جدیدی در این باره ارائه می‏دهد، خود صاحبنظر است.می‏بینیم که مولوی نیز گاه این‏ تأثیر را دارد،منتها نه با وضوحی که عطار آن را عنوان‏ کرده.پس عرفان عطار عرفانی است ذوقی و توأم با مستی،شور،حال،رندانه و قلندرانه.

کیهان فرهنگی:نوع نگرش عطار به‏ موضوع«وحدت وجود»چگونه است و اینکه برخی وی را شاگرد نجم الدین‏ کبری و برخی مریدان وی مانند مجد الدین بغدادی دانسته‏اند و در نظریه«وحدت وجود»دنباله‏رو ابن‏ عربی معرفی کرده‏اند،تا چه حد با واقعیت همخوانی دارد؟

دکتر اشرف‏زاده:آنچه مسلم است عطار نیشابوری‏ شاگرد شیخ نجم الدین کبری نبوده،البته در برخی‏ کتابها که منسوب به عطار نیشابوری هستند،مانند «لسان الغیب»یا«مظهر العجایب»وی را شاگرد نجم الدین کبری می‏دانند.در مقدمهء«تذکرة الاولیا» هم مطلبی هست که عطار در آن می‏گوید:به دیدار شیخ مجد الدین بغدادی رفتم،دیدم که او می‏گریست و...بنا بر این برخی تصور می‏کنند که‏ شاگرد مجد الدین بغدادی بوده.البته شیخ مجد الدین‏ بغدادی و پدر مولوی سلطان العلما بهاء ولد هر دو از شاگردان شیخ نجم الدین کبری بوده‏اند.عطار نیشابوری و شیخ نجم الدین کبری هر دو در یک سال به‏ دست مغولان شهید شدند،نجم الدین کبری در سال‏ 618 و در خیوق یا خیوه یا خوارزم،و عطار نیز در همان سال در نیشابور در قتل عام مغولان کشته شدند. همچنین سن عطار به مراتب بیشتر از نجم الدین کبری‏ بوده چنان که عطار به هنگام مرگ نزدیک به 79 سال‏ داشته و نجم الدین کبری 72 سال.این شواهد با همه‏ زیر و بالایی که دارد نشان می‏دهد که عطار نمی‏توانسته شاگرد شیخ نجم الدین کبری بوده باشد. حال اگر فرض را بر این بگذاریم که عطار تنها همدورهء نجم الدین کبری،مجد الدین بغدادی و سلطان العلما بهاء ولد بوده،عرفان هیچ یک تأثیری از عرفان ابن‏ عربی نپذیرفته.حتی مولوی که بعدها به تشویق برهان‏ الدین محقق ترمذی سفری به شام و حلب و سوریه‏ می‏کند،نقل است در آنجا با ربیب ابن عربی یعنی‏ صدر الدین قونیوی دیدار کرده.بنا بر این عطار به هیچ‏ وجه از آثار مولوی تأثیر مستقیم ندارد.«وحدت وجود» ابن عربی با آنچه در آثار عطار هست،به طور کلی‏ متفاوت است.اگر بنا باشد عطار را پیرو یکی از وحدت‏ها معرفی کنیم،می‏توانیم بگوییم پیرو وحدت‏ شهود است؛یعنی همه چیز را جلوه‏ای از جمال الهی‏ می‏داند،زیرا ما یک«همه خدایی»داریم که تعبیری از «وحدت وجود»است یعنی همه چیز فیضان پیدا کرده‏ از ذات حضرت حق،و یک بحث«تجلی»داریم،چنان‏ که حافظ می‏گوید:

«در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

جلوه‏ای کرد رخش دید ملک عشق نداشت‏ عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

عقل می‏خواست کز آن شعله چراغ افروزد برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد...».

عالم تجلی ذات حق است یعنی در ذره ذرهء عالم‏ جمال الهی را می‏توان دید.به قول بابا طاهر:

«به دریا بنگرم دریا تو بینم‏ به صحرا بنگرم صحرا تو بینم

به هر جا بنگرم کوه و در و دشت‏ نشان از قامت رعنا تو بینم»

جمال الهی را در همه چیز دیدن غیر از همه چیز را خدا دیدن است و عطار نیشابوری جلوهء جمال الهی را در ذره ذرهء اشیاء می‏بیند.چنان که اشاره شد در نظریه‏ای که ارائه می‏دهد همهء موجودات سایه‏اند و سایهء پاک،انسان است.سایه وجودی از خود ندارد که‏ بتواند خدا باشد،چون«وحدت وجود»فکر برخی را به‏ «حلول و اتحاد»می‏کشاند و عطار به صراحت می‏گوید:

«حلول و اتحاد اینجا حرام است‏ و لیکن کار استغراق تام است»

یا:

«اینجا حلول کفر بود،اتحاد هم‏ بل وحدتی است لیک به تکرار آمده»

و ابن عربی در اصل به شیوهء دیگری این مسأله را بیان می‏کند.یا در غزلی دیگر گوید:

«آن کس که شود،چو بود کی باشد کی نادایم چو دایما گردد

حضرت به زبان حال می‏گوید او ما نشود ولی ز ما گردد»

شود:حادث است و بود:قدیم است،و مصرع آخر مبتنی است بر

«انا لله و انا الیه راجعون»

.

بدین تعبیر سایه‏ها باید در خورشید محو شوند،نه‏ اینکه هر چیزی فیضی از حضرت حق باشد.عطار نیشابوری مانند حافظ تز خود را به صراحت در این باره‏ بیان کرده.در«منطق الطیر»در بخش«ابتدای کار سیمرغ»می‏گوید:

«ابتدای کار سیمرغ ای عجب‏ جلوه‏گر بگذشت در چین نیم شب

در میان چین فتاد از وی پری‏ لاجرم پر شور شد هر کشوری

آن پر اکنون در نگارستان چین است‏ «اطلبوا العلم و لو بالصین»از این است

گر نگشتی نقش پر او عیان‏ این همه غوغا نبودی در جهان

این همه آثار صنع از فرّ اوست‏ جمله انمودار نقش پرّ اوست»

که به طور دقیق مطابق با این بیان حافظ است:

«در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد»

یا در جای دیگر گوید:

«عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت‏ فتنه‏انگیز جهان غمزهء جادوی تو بود»

همچنین آورده:

«عکس روی تو به یک جلوه که در آینه کرد این همه نقش در آیینهء اوهام افتاد»

بدین ترتیب می‏توان به حد تأثیر حافظ از وی نیز پی‏ برد.اما به طور کلی باید بگویم در آثار مسلم عطار نشانی از تأثیرپذیری از ابن عربی وجود ندارد.

کیهان فرهنگی:موضوع عدم اعتقاد به پیر در طریقت و اویسیه بودن عطار را چگونه می‏بینید؟

دکتر اشرف‏زاده:موضوع«اویسیه»بودن حافظ و عطار نظریه‏ای ناپذیرفتنی است.چنان که می‏دانید «اویسیه»پیروان اویس قرنی بودند و چون اویس به طور مستقیم از پرتو نور هدایت حضرت رسول(ص)نور می‏گرفت و راهبری می‏شد از این نظر برای وی پیری‏ قایل نیستند و به همین علت به این فرقه«اویسیه» می‏گویند.اما درباره حافظ و عطار باید گفت این هر دو پیر داشته‏اند و آثارشان لبریز از مسایل و موضوعاتی‏ است که در آنها پیر را مطرح می‏کنند.عطار در «منطق الطیر»هدهد را نمایندهء پیر قرار می‏دهد و در سراسر«منطق الطیر»این هدهد است که راهبری‏ می‏کند.

در مقدمه«مصیبت‏نامه»عطار بخش زیادی به سخن‏ دربارهء پیر اختصاص دارد و در غزلیات نیز به همین‏ صورت.کسی که به این قوت خود به پیر معتقد است، مگر می‏تواند پیر نداشته باشد.حافظ گوید:

«طی این مرحله بی‏همرهی خضر مکن‏ ظلمات است بترس از خطر گمراهی»

«دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما

ما مریدان روی سوی قبله چون آریم،چون‏ روی سوی خانه خمار دارد پیر ما»

که اشاره‏ای به داستان«شیخ صنعان»در «منطق الطیر»عطار دارد،ضمن اینکه حافظ خود گاه‏ اشاره‏های مستقیم به آن دارد:

«گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن‏ شیخ صنعان خرقه رهن خانهء خمار داشت»

بنا بر این من نمی‏توانم بگویم این دو بزرگوار پیری‏ نداشته‏اند،کما اینکه در عرفان اصطلاح«بی‏پیر»در حکم ناسزا و دشنام است.کسی که بی‏پیر است دست‏ کم باید عقاید خود را در آثارش بیاورد و این همه از پیر نگوید.اما اینکه چه کسانی پیر اینها بوده،که اینها را راهبری کرده و خرقه به تنشان پوشانده،اطلاعی‏ نداریم و به همین سبب برخی پنداشته‏اند که«اویسیه» بوده.

از سویی شیخ عطار با بسیاری از پیشکسوتان راه که‏ فاصله زمانی زیادی نیز با وی داشته‏اند،ارتباط معنوی‏ داشته،چنان که در آثارش از شیخ ابو سعید ابو الخیر بسیار سخن می‏گوید؛با توجه به اینکه شیخ ابو سعید به‏ سال 440 هـ- درگذشته و عطار نزدیک به سال 618 هـ- به شهادت رسیده.بر اثر این ارتباط روحی است که‏ عطار می‏گوید:

«از دم بو سعید می‏دانم‏ دولتی کاین زمان همی یابم»

کیهان فرهنگی:به طور کلی عطار پیرو کدام مشرب دینی و شیوهء طریقت‏ است؟

دکتر اشرف‏زاده:در مقدمه همهء آثار مسلم عطار نیشابوری که عبارتند از:«منطق الطیر»،«مصیبت‏ نامه»،«اسرارنامه»،و«الهی‏نامه»که مثنوی‏اند، «مختارنامه»که مجموعه رباعیات عطار است،«دیوان‏ قصاید و غزلیات»،و«تذکرة الاولیا»که به نثر است، (البته به جز دو مجموعهء منظوم دیگر به نامهای«شرح‏ القلب»و«جواهر الذات»که هر دو منظوم بوده‏اند و به‏ گفتهء خودش«از سر سودا نامنظوم ماند و حرق و غسلی‏ بدانها راه یافت»یعنی یکی را شسته و دیگری را سوخته؛و بدین ترتیب کتابی که با عنوان«جواهر الذات»در بازار است از وی نیست،مانند«خسرونامه» که مرحوم فروزانفر هم زندگی عطار را بر پایهء مقدمهء همین«خسرونامه»نوشته‏اند،اینها هیچ یک از عطار نیشابوری نیستند)مدح چهار یار به صورت اعتقادی‏ موجود است.گاهی به عنوان نمونه در برخی‏ نسخه‏های«شاهنامه»در دو یا سه خط به مدح ابوبکر، عمر یا عثمان بر می‏خورید،اما در آثار عطار صورت‏ اعتقادی دارد.باب نخست از«تذکرة الاولیا»با نام امام‏ جعفر صادق(ع)آغاز می‏شود و در ضمن آن می‏گوید:

و عجب دارم از آن قوم که ایشان خیال بندند که‏ اهل سنت و جماعت را با اهل بیت چیزی در راه است، که اهل سنت و جماعت اهل بیت را باید گفت به‏ حقیقت،و من آن نمی‏دانم که کسی در خیال باطل‏ مانده است،آن می‏دانم که هر که به محمد ایمان دارد و به فرزندانش ندارد،به محمد ایمان ندارد،تا به حدی‏ که شافعی در دوستی اهل بیت تا به حدی بوده است‏ که به رفضش نسبت کردند و محبوس کردند و او در آن‏ معنی شعری گفته و یک بیت این است:

«لو کان رفضا حب آل محمد فلیشهد الثقلان انی رافض»

یعنی اگر دوستی آل رسول رفض است،ای جن و انس شهادت بدهید که من رافضی‏ام.

مقصود این است که در آنجا به تصریح می‏گوید اهل‏ سنت هستم.اما مردان خدا،عارفانی که:

«دفتر صوفی سواد حرف نیست‏ جز دل اسپید همچون برف نیست»

مانند مولوی،عطار،سنایی و...از این قسم اشعار دارند.عطار زمانی که به مدح حضرت علی(ع)می‏رسد،آنچنان سخنش گرم می‏شود که نهایت ندارد و مهم‏تر از همه که برجستگی شعر عطار نسبت به مولوی و سنایی‏ است،این که وی در«مصیبت نامه»از امام حسن(ع)با عنوانهای«امیر المؤمنین»و«حسن رضی الله عنه»یاد می‏کند و فصلی دارد دربارهء امام حسن و نوحه می‏کند بر وی.همچنین است دربارهء امام حسین(ع)چنان که‏ وقتی از وی سخن می‏گوید به خود می‏پیچد و به‏ صراحت در آخر گفتارش می‏آورد:

«کاشکی ای من سگ هندوی او کمترین سگ بودمی در کوی او

یا از این تشویر آبی گشتمی‏ بر لب خشکش شرابی گشتمی»

و من مطمئنم عطار به هنگام سرایش اینها می‏گریسته.در«مختارنامه»یک رباعی دارد که در آن‏ امام حسین(ع)را پدر 9 معصوم می‏داند و همین طور در«اسرارنامه».همین به کار بردن صفت معصوم برای‏ حضرت رسول(ص)،فاطمه زهرا،(ع)امام حسن،(ع)امام‏ حسین(ع)و فرزندانش،خود نکتهء جالبی است.چنان‏ که نقل می‏کنند عطار«حنفی»است.از آنجا که‏ «شافعیه»نسبت به خاندان حضرت‏ رسول(ع)ارادت تام و تمام داشتند این طور حدس می‏زنند که عطار از نظر مذهبی در اصول تابع‏ ابو حنیفه و در فروع تابع شافعی است.حال در آثار دیگر عارفان شاعر ببینید،مولوی دربارهء حضرت علی(ع) حماسه می‏گوید،آنجا که آورده:

«از علی آموز اخلاص عمل‏ شیر حق را دان منزه از دغل»

یا سنایی آنجا که در«حدیقه»از علی(ع)می‏گوید:

«ای سنایی به قوت ایمان‏ مدح حیدر بگو پس از عثمان

در مدیحش مدایح مطلق‏ زهق الباطل است و جاء الحق

آن به فضل آفت سرای فضول‏ آن علمدار و علم دار رسول

آن سرافیل عز و نازاز علم‏ ملک الموت دیوآزاز حلم

خسرو چرخ تیز گرد او بود در حدیث و حدید مرد او بود...

جانب هر که با علی نه نکوست‏ هر که گو باش من ندارم دوست»

بنا بر این می‏بینیم این مردان خدا و این عارفان سپید دل به ارزش،پاکی،علم،معرفت و کمال خاندان رسول‏ ایمان دارند و عطار بیش از همه،چنان که اشاره کردم‏ «تذکرة الاولیا»را با نام امام جعفر صادق(ع)آغاز می‏کند، برای تیمن و تبرک؛همچنین می‏گوید:«نبینی که‏ قومی که مذهب او دارند،مذهب دوازده امام دارند، یعنی یکی دوازده است و دوازده یکی»از این مطلب نیز نشان داده می‏شود که عطار اهل سنت است.اگر چیزی بود،نمی‏گفت آنها که مذهب او دارند،بلکه‏ می‏گفت ما که مذهب او داریم.

کیهان فرهنگی:پیشینهء تقسیم‏بندی‏هایی که عارفان برای‏ مراحل سلوک قایل شده‏اند به چه زمانی‏ بر می‏گردد و عطار آن را چگونه بیان‏ می‏کند؟

دکتر اشرف‏زاده:صوفیان برای سیر و سلوک و طی‏ مراحل عرفانی،منازل،مقامات،مراحل،مجالس و میدانهایی قایلند.شاید قدیم‏ترین جایی که از این‏ مقامات نشان هست در کتاب«اللمع فی التصوف»از ابو نصر سراج است که در آنجا به هفت مقام برای‏ سالکان اشاره شده،به این ترتیب:توبه،ورع،زهد،فقر، صبر،توکل و رضا.در نگرشی به این مراحل،به ویژه با توجه به سه مرحلهء اول می‏بینیم عرفانی که ابو نصر سراج از آن نام می‏برد،به طور دقیق وابسته به زهد اسلامی است،و اینکه می‏گویند عرفان دنبالهء زهد اسلامی است،درست است.از زمان ابو نصر سراج یعنی‏ از قرن چهارم به این سو هر کسی نظریه‏ای دارد،برای‏ نمونه خواجه عبد الله انصاری در کتاب«صد میدان» -چنان که از عنوانش پیداست-صد میدان را برای‏ سلوک بر می‏شمرد.همچنین در کتاب«منازل‏ السائرین»-که به نوعی ترجمه از صد میدان است- می‏گوید صد منزل(منازل)وجود دارد که سالک باید آنها را طی کند تا به کمال برسد.برخی هم«چهل‏ مجلس»گفته‏اند.

عطار با توجه به عرفان مبتنی بر مشرب سکری که‏ دارد نظریات تازه‏ای در این باره ارائه می‏دهد.مراحلی‏ که وی بدانها قایل است،عبارتند از:طلب،عشق، معرفت،استغنا،توحید،حیرت،فقر و فنا.با سنجش‏ مقامات ابو نصر سراج با وادیهای عطار تفاوت موجود در دو عرفان به وضوح آشکار می‏شود،که آن عرفان‏ مبتنی بر شریعت است و عرفان عطار ذوقی است و به‏ همین سبب وادیهای عطار در میان عرفا شوری‏ انگیخته و عارفان پس از عطار هر یک از وادیها را یک‏ منزل یا شهر عشق می‏نامند و بیتی که نام سراینده‏اش‏ را نمی‏دانیم،خود اشاره به همین مطلب است:

«هفت شهر عشق را عطار گشت‏ ما هنوز اندر خم یک کوچه‏ایم»

با این وصف،عطار در این باره نیز مبتکر است.البته‏ در«مصیبت‏نامه»هم سالک سرگردان در چهل مرحله‏ نزد چهل نفر می‏رود؛یعنی در کنار«منطق الطیر»که‏ هفت وادی را مطرح می‏کند،در«مصیبت‏نامه»چهل‏ مرحله است.

کیهان فرهنگی:به نظر شما علل‏ اساسی گرایش عطار به گویش‏ عامه‏پسند و اینکه سخنان‏ حکمت‏آمیزش را از زبان عامه مردم یا دیوانگان بیان می‏کند،چیست؟

دکتر اشرف‏زاده:دربارهء زبان عطار در کتاب«نوادر لغات و ترکیبات»توضیح داده‏ام.ببینید،شما وقتی‏ «حدیقه»سنایی را به عنوان نخستین مثنوی عرفانی‏ می‏خوانید با زبانی خشن و در عین حال پر از حشو و زواید رو به رو می‏شوید،معلوم می‏شود که زبان هنوز آمادگی مثنوی گویی یا بیان مسایل عرفانی را ندارد.

البته در رباعیات عرفانی زبان جا افتاده است-حتی‏ پیش از سنایی-همین طور در غزلیات زبان پخته و جا افتاده است،اما زبان خراسانی که خود زبان خشنی‏ است آمادگی بیان مطالب عرفانی و ذوقی را ندارد. عطار نیشابوری پس از نزدیک به یک قرن بعد از سنایی‏ زبان پخته‏تری را عرضه می‏کند و آشکار است که زبان‏ مولوی از هر دوی اینها پخته‏تر است.این زبان در عین‏ آنکه ساده و عامیانه است منبعی عظیم از لغات و ترکیبات زیبای فارسی است.من این لغات و ترکیبات را در هفت جلد کتاب(نزدیک به 4 هزار صفحه) گرد آورده و شرح کرده‏ام و می‏توانم بگویم شاید هیچ‏ یک از شاعران این همه ترکیب نساخته و این همه لغات‏ زیبای اصیل نیاورده.این لغات و ترکیبات در عهد عطار رواج داشته‏اند.

در پاسخ به اینکه چرا به زبان مردم سخن می‏گوید، باید بگویم عرفان از آن مردم است.آن زمان عرفان در رابطه با خود مردم بوده،یعنی پیری بالای منبر می‏رفته و برای مردم سخن می‏گفته؛صرفنظر از اینکه برخی‏ برای خواص و اندیشمندان کتاب می‏نوشتند،اما اغلب‏ اینها عامیانه سخن می‏گفتند تا مردم بفهمند.چه‏ چیزی بهتر از این که برای مردم مسایل پیچیده عرفانی‏ را به زبان خودشان،بسیار ساده و با تمثیل بیان کنی. به همین سبب در آثار عطار و سنایی شمار حکایات و تمثیلات بسیار است و برای هر مطلبی حکایتی دارند و بدین وسیله آن را برای عامه جا می‏اندازند.فرض کنید برای اینکه بگوید تو در هر حال باید خدا را جستجو کنی،حکایت ساده‏ای از لیلی و مجنون می‏آورد:

«دید مجنون را به راهی مرد پاک‏ در میان رهگذر می‏بیخت خاک

گفت ای مجنون چه می‏جویی چنین‏ گفت لیلی را همی جویم یقین

گفت لیلی را کجا یابی ز خاک‏ کی بود در خاک شارع درّ پاک

گفت من می‏جویمش هر جا که هست‏ بو که یکدم آرمش جایی به دست»

ببینید آیا تمثیلی از این بهتر برای این مضمون‏ می‏توان یافت،که عامه‏پسند هم باشد.بنا بر این تمثیلها و حکایات وسایلی هستند در دست سنایی،عطار و مولوی که با آنها مطالب عمیق و پیچیده عرفانی را برای‏ مردم بیان می‏کنند.

مسألهء عقلای مجانین در آثار عطار موضوع ویژه‏ای‏ است.به نظر من عطار به ملاحظاتی نتوانسته حرفش را آشکار بیان کند،آن را از زبان دیوانگان بیان کرده؛یعنی‏ برای دریافت ابعاد اجتماعی شعر عطار باید به داستان‏ بهالیل یعنی بهلول‏ها،عقلای مجانین و مجانین عقلا مراجعه کرد.می‏دانید آن زمان خلفای عباسی با قدرت‏ حکومت داشتند،خود را جانشینان پیامبر می‏دانستند و به ویژه اهل سنت از این نظر برای آنها تقدس قایل‏ بودند و کسی جرأت نداشت با آنها طرف شود،اما عطار از زبان دیوانگان همین‏ها را می‏کوبد.قصه بهلول یکی‏ از این نمونه‏هاست:بهلول نزد هارون الرشید می‏رود و از وی پی می‏طلبد که می‏خواهم پی-پیاز درست کنم. هارون الرشید دستور می‏دهد شلغم را پوست بگیرند و به وی دهند.پس از آنکه شلغم را می‏گیرد،آن را می‏بوید و کمی مزمزه می‏کند.هارون می‏پرسد:پی را چگونه یافتی؟و بهلول در پاسخ می‏گوید:دنبهء بسیار خوبی است،اما نمی‏دانم چرا از آن هنگام که تو حاکم‏ مسلمانان شده‏ای چربی از دنبه رفته است.

حال شما در نظر بگیرید از این ظریف‏تر چگونه‏ می‏توان گفت؟همین طور هنگامی که هارون غذای‏ مخصوص خود را برای بهلول می‏فرستد،او آن غذا را جلوی سگها می‏گذارد.وقتی آورندهء غذا به این کار وی‏ اعتراض می‏کند،در پاسخ می‏گوید:خاموش!اگر سگها بفهمند،آن را نمی‏خورند.

بدین سان مسایل خاص اجتماعی و حتی‏ خرده‏گیریهایی که بر جهان آفرینش دارد،از زبان‏ دیوانگان بیان می‏کند؛زیرا تجربه پیدا کرده،حسین‏ منصور حلاج را بر دار دیده،عین القضاة همدانی شمع‏ آجین شده در خاطرش هست،سهروردی را به گل‏ گرفته پیش نظر دارد.بنا بر این به اعتبار اینکه به‏ سرنوشت آنها دچار نشود آن مطالب را از زبان دیوانگان‏ بیان می‏کند.

کیهان فرهنگی:پژوهشهایی را که‏ نویسندگان و اندیشمندان خارجی روی‏ آثار عطار انجام داده‏اند چگونه‏ می‏بینید؟

دکتر اشرف‏زاده:آثار و اندیشه‏های عطار وارث‏ چهار قرن و نیم فرهنگ عرفان اسلامی و تفکرات ایرانی‏ است.کسان زیادی دربارهء آثار و تفکرات وی کار کرده‏اند،از جمله دانشمندان اروپایی و پژوهشگرانی از شوروی پیشین.اما متأسفانه آثاری که محققین خارجی‏ با تکیه بر آنها کار کرده‏اند،بیشترشان آثاری است که‏ منسوب به عطار است و استنادشان بر کتابهایی چون‏ «بلبل‏نامه»،«بی‏سرنامه»،«اشترنامه»و...است که از آن عطار نیشابوری نیستند.چنان که می‏دانید برخی‏ معتقدند عطار نیشابوری 114 کتاب و رساله داشته، مرحوم سعید نفیسی اینها را بر شمرده،حتی با نامهای‏ تکراری 69 مورد بیشتر نشده است و از این میان ما معتقدیم 7 اثر اصیل و از آن عطار نیشابوری است. بنا بر این آنچه تا کنون از کارهای پژوهشگران خارجی‏ روی آثار عطار دیده‏ام،کمتر آثار اصیل عطار را پیش‏ چشم داشته‏اند و در نتیجه مطالبی که نوشته‏اند نیز اصالتی نمی‏تواند داشته باشد؛این آثار حتی به شدتی‏ به هم آمیخته‏اند که مرحوم فروزانفر را هم فریب‏ داده‏اند،برای نمونه ایشان«خسرونامه»را اصیل‏ دانسته‏اند،در حالی که به دلایل متفاوت می‏دانیم این‏ گونه نیست.دکتر شفیعی کدکنی در مقدمه‏ «مختارنامه»دلایل خوبی را در انتساب این اثر به عطار نیشابوری ذکر کرده‏اند.

در هر صورت عطار نیشابوری در خطی قرار گرفته که‏ از یک سو مکمل اندیشه سنایی است با توجه به اینکه‏ سنایی خود در جهان شرق به ویژه هند و پاکستان‏ اعتباری دارد از آن رو که در دربار غزنویان هند بوده،از سویی مولوی مربوط به جهان است و حافظ در وسط قرار دارد؛یعنی عرفان پیش از خود را به پس از خود منتقل کرده که مولوی آن را به کمال رسانده و ارائه‏ داده است.از این رو اگر بخواهیم تفکرات مولوی و حافظ را بشناسیم،لازم است ابتدا با اندیشه‏های عطار آشنا شویم.